گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهیدان «مجید و علی‌اکبر جان نثار» از شهدای ترور و دفاع مقدس

سدی مقابل منافقین بود و به دست آنان شهید شد

■ زینب محمودی عالمی

خانواده جان نثار چهار برادر داشت. همگی در خط انقلاب فعالیت می‌کردند. بین برادرها، مجید که متولد ۴۱ و نوجوانی پر شور بود، اول از دیگران سعادت شهادت نصیبش شد و ۱۷ مرداد ۱۳۶۰ همزمان با تحرکات منافقین در یکی از خیابان‌های شهر آمل ترور شد و به شهادت رسید. چهار سال بعد، نوبت علی‌اکبر دیگر برادرش بود که ۲۸ بهمن ۱۳۶۴ در فاو و عملیات والفجر ۸ به شهادت برسد. علی‌اکبر زمان شهادتش یک دختر پنج ماهه داشت. در یادکردی از این دو شهید والامقام با محمد جان نثار، برادر شهیدان همکلام شدیم که ماحصلش را پیش رو دارید.

■■■

از خانواده‌تان بگویید. چند برادر بودید؟

در خانواده ما تعداد برادرها دو برابر خواهرها بود. دو خواهر و چهار برادر بودیم که با شهادت دو برادرم، تعداد خواهر و برادرها یکی شد! ما اصالتاً اهل خیابان طالب آملی شهر آمل هستیم. من متولد ۱۳۲۸ و فرزند اول هستم. خانواده ما همان زمان شاه هم مذهبی بودند. پدرم قهوه خانه داشت. قبل از انقلاب نامه‌های امام خمینی را از تهران می‌آوردند به من تحویل می‌دادند و پخش می‌کردیم. برادرم علی‌اکبر هم خیلی بچه فعالی بود. ایشان در امامزاده قاسم چاکسر آمل مداحی می‌کرد. در برنامه‌های فرهنگی فعالیت داشت و بعد از انقلاب در روابط عمومی سازمان تبلیغات و شهرداری و نماز جمعه و سپاه هم به صورت فی سبیل الله کار می‌کرد. به خاطر اجرای برنامه و مداحی‌هایش، به او بلبل نماز جمعه آمل می‌گفتند.

آقا مجید زودتر شهید شد یا علی‌اکبر؟

مجید زودتر شهید شد. ایشان در حمله جنگلی‌ها (گروه‌های چپ ضد انقلاب که در جنگل‌های آمل فعالیت می‌کردند) به شهادت رسید. ۱۷ مرداد ۶۰ مجید در خیابان ترور و شهید شد و ۲۸ بهمن ۶۴ هم علی‌اکبر در عملیات والفجر ۸ شهید شد.

نحوه ترور و شهادت آقا مجید چطور اتفاق افتاد؟

۱۷ مرداد ۶۰ مجید کنار مغازه روی موتور نشسته بود که می‌بیند یک نفر کیف مشکوکی به دست دارد. ایشان شک می‌کند که شاید طرف منافق باشد. اوایل انقلاب ضد انقلاب در شمال کشور خیلی فعالیت دشت. بنابراین مجید به بچه‌های کمیته اطلاع می‌دهد و همراه آنها سوار ماشین می‌شوند تا دنبال آن فرد بروند. این را هم اضافه کنم که یکسری از نیروهای نفاق دنبال برادرانم علی‌اکبر و مجید بودند. خلاصه آن روز مجید همراه بچه‌های کمیته می‌رود و ماشین‌شان را در جایی پارک می‌کنند. مجید داخل ماشین کمیته نشسته بود که می‌بیند یک عده آدم ناشناس با لباس نظامی عبور می‌کنند. گویا آنها منافق بوده و برای رد گم کنی لباس نظامی به تن کرده بودند. یکی از آنها حرف ناشایستی می‌زند. مجید تعجب می‌کند و می‌گوید از شما بعید است با این لباس چنین حرف‌هایی بزنید! در این حین که سرش را از ماشین بیرون آورده بود منافقین با مسلسل به سمتش تیراندازی می‌کنند و یک گلوله به سرش می‌خورد. برادرم مجید متولد ۱۳۴۱ و آن موقع ۱۹ ساله و دانش‌آموز سال آخر دبیرستان بود.

غائله جنگل‌های آمل و هجوم گروه‌های چپ و کمونیست به شهر آمل همان سال ۶۰ بود، درست است؟

بله، زمان شهادت مجید در ۱۷ مرداد، ضد انقلاب در تدارک بودند تا حمله‌ای به شهر آمل کنند و آنجا را در اختیار بگیرند. عرض کردم که خیلی از گروه‌های ضد انقلاب در شمال فعالیت می‌کردند. چون منطقه جنگلی بود، از پوشش جنگل برای مخفی شدن استفاده می‌کردند. هم در جنگل فعال بودند و هم در خود شهر. در شهر کسی نمی‌دانست فرد مورد نظر منافق است یا شخص عادی. اما بعد که غائله جنگل‌های آمل علنی شد، هرچند در همان وقایع باز هم شهید دادیم، شمشیرها از رو بسته شد و بچه‌های انقلابی راحت‌تر و قاطعانه‌تر توانستند با آنها مقابله کنند. به هر حال غائله جنگل‌های آمل چند ماه پس از شهادت برادرم رخ داد و نهایتاً منافقین شکست سنگینی خوردند.

منافقینی که مجید را ترور کردند شناسایی شدند؟

آنها از شهرستان‌های دیگر به آمل آمده بودند، اما شناسایی و مجازات شدند. آن زمام مرحوم محمد شعبانی فرمانده سپاه بود. خیلی هم خوب عمل می‌کرد. ایشان در قلع و قمع منافقین نقش زیادی داشت. آقای شعبانی با علی‌اکبر رفیق بود. علی‌اکبر همچنین با مرحوم کاظمی دینان نماینده سابق مجلس آمل هم که سال ۶۰ فرمانده سپاه بود، همکاری می‌کرد. منافقین بعد از ششم بهمن ۶۰ قلع و قمع شدند و قدرت سابق را از دست دادند.

علی‌اکبر از مجید بزرگ‌تر بود؟

بله، علی‌اکبر متولد ۱۳۳۸ و سه سالی از مجید بزرگ‌تر بود. ایشان زمان شهادتش متأهل بود و یک دختر پنج ماهه داشت. برادرم علی‌اکبر سال ۱۳۶۴ در فاو به شهادت رسید. خیلی از کارهای فرهنگی و تبلیغاتی را انجام می‌داد. در سپاه و نماز جمعه برای رضای خدا کار می‌کرد و جنب و جوش داشت. مداح هم بود و با آقای یوسفیان امام جمعه فقید آمل همکاری می‌کرد. جزو اولین نفراتی بود که برای ساخت مصلای آمل پیشقدم شد. علی اکبر از اول نوجوانی‌هایش مذهبی بود. با گذشت و مهربان بود. کشاورزی می‌کرد و مدتی هم با سپاه کار کرد اما بعد استعفا کرد و بیرون فعالیت می‌کرد. به طور کل آدم نترس و شجاعی بود.

مجید خیلی زود به شهادت رسید، اما گویا علی اکبر بارها در جبهه‌ها حضور یافته بود؟

علی‌اکبر زمان شهادتش ۲۶ سال داشت، اما انبوهی از فعالیت‌های انقلابی و رزمندگی در دفتر زندگی‌اش به ثبت رسانده بود. او را بچه‌های عملیات والفجر ۸ خوب می‌شناسند. یک خصوصیت اخلاقی برادرم این بود که همیشه خودش را از دوربین مخفی می‌کرد و اهل تظاهر و ظاهرسازی نبود. در غائله آمل هم علی اکبر نقش تأثیرگذاری داشت. یک‌بار منافقین قصد داشتند در سال ۱۳۶۰ پلیس راه آمل را بگیرند که با رشادت علی اکبر موفق نشدند. اما در همان جریان گلوله‌ای به دست علی‌اکبر اصابت کرد. روز بعد یکی از بچه‌های پلیس راه به من گفت اگر علی اکبر نبود دیشب منافقین پلیس راه را می‌گرفتند. علی اکبر که آمد دیدیم دستش زخمی است. به ما گفت ورق حلبی دستش را بریده است! نمی‌خواست ما را نگران کند و چون اهل تظاهر هم نبود، عنوان نمی‌کرد که دستش در درگیری مجروح شده است. ما از دوستانش شنیدیم که دستش گلوله خورده است.

مجید در شهر خودتان به شهادت رسید، اما علی اکبر در جبهه‌ها. چطور از شهادت ایشان با خبر شدید؟

پیکر علی‌اکبر ابتدا از فاو به بیمارستان امام رضای آمل منتقل شده بود. سال ۶۴ و مقارن با شهادت برادرم، من تازه خانه خریده بودم. قبل از اینکه برادرم به جبهه برود گفتم علی‌اکبر بیا با هم در این خانه زندگی کنیم. روزی که ایشان شهید شد، پنج‌شنبه بود. همسرم برای زیارت به سوریه رفته بود. همراه خواهرم وسایل را به خانه جدید می‌بردیم که دیدم آقای نیازی، یکی از آشنایانمان، آمد و گویی با من کار داشت. ایشان با یک حالتی به من گفت علی اکبر تیر خورده و مجروح است. حدس زدم موضوع از یک مجروحیت فراتر است. گفتم می‌دانم علی اکبر شهید شده است. او هم دید متوجه شده‌ام، حقیقت را گفت. اینکه می‌گویند داغ برادر کمر آدم را می‌شکند، حقیقت است. زمانِ شهادت علی اکبر، دخترش پنج ماهه بود. اصلاً چیزی از پدرش به یاد نمی‌آورد. بعد از شهادت علی اکبر به خانمش گفتیم شما ازدواج کنید. وقتی برادرزاده‌ام پنج ساله شد همسر برادرم ازدواج کرد. دختر شهید هم بزرگ شد و الان سر و سامان گرفته است. ما شکر خدا توانستیم تا حدی اعتقاداتمان را حفظ کنیم. من ۵۵ سال است جشن میلاد امام زمان(ع) را در مسجد ابوالفضل و مسجد موسی بن جعفر(ع) برگزار می‌کنم.

سخن پایانی؟

امام خمینی و انقلاب اسلامی در بصیرت جوانان تأثیر زیادی داشت. خانواده مذهبی و دوستان خوب هم تأثیر دارد. علی‌اکبر به بلبل نماز جمعه معروف بود. مرحوم علامه حسن‌زاده اولین امام جمعه آمل بود. سال ۶۰ شهید بهشتی به نماز جمعه شهر ما آمد و بعد آقای یوسفیان امام جمعه شد. علی‌اکبر کنار این بزرگان فعالیت داشت و عکسش کنار مرحوم حجت‌الاسلام یوسفیان امام جمعه فقید آمل در مصلای شهر یادآور فعالیت‌های انقلابی ایشان است. متأسفانه مجید خیلی زود شهید شد و نتوانست مثل علی اکبر فعالیت کند اما او هم لایق شهادت بود که خدا این سعادت را نصیبش کرد.

شهید علی اکبر جان نثار

شهید مجید جان نثار

> یک منافق با لباس مبدل نظامی حرب زشتی می‌زند. مجید تعجب می‌کند و می‌گوید از شما بعید است با این لباس چنین حرف‌هایی بزنید! در این حین که سرش را از ماشین بیرون آورده بود منافقین با مسلسل به سمتش تیراندازی می‌کنند و یک گلوله به سرش می‌خورد

شهید علی اکبر جان نثار پشت تریبون

> علی‌اکبر زمان شهادتش ۲۶ سال داشت، اما انبوهی از فعالیت‌های انقلابی و رزمندگی در دفتر زندگی‌اش به ثبت رسانده بود. او را بچه‌های عملیات والفجر ۸ خوب می‌شناسند. یک خصوصیت اخلاقی برادرم این بود که همیشه خودش را از دوربین مخفی می‌کرد و اهل تظاهر و ظاهرسازی نبود

یادکرد

۲۹ آذر سالروز ورود پیکر شهید محمدجواد تندگویان به ایران

وزیر شهید ۱۱ سال و ۴۷ روز از وطن دور بود

■ علیرضا محمدی

۲۹ آذر ۱۳۷۰ پیکر شهید محمدجواد تندگویان، دومین وزیر نفت ایران پس از پیروزی انقلاب، وارد کشور شد. (علی‌اکبر معین‌فر اولین وزیر نفت بود). تندگویان ۲۴ خرداد ۱۳۲۹ در تهران متولد شد، اما هیچ‌گاه زمان و مکان دقیق شهادتش مشخص نشد. او در نهم آبان ۱۳۵۹ (برخی منابع ۱۲ آبان ذکر کرده‌اند) قصد بازدید از پالایشگاه نفت آبادان را داشت که در مسیر ماهشهر - آبادان به اسارت دشمن درآمد. آبادان آن روزها در شیش و بش سقوط یا مقاومت قرار داشت و کسی به درستی نمی‌دانست سربازان دشمن تا چه مناطقی پیشروی کرده‌اند.

■ **تهران - خانی آباد**

۲۴ خرداد ۱۳۲۹ برای محله خانی‌آباد یک روز معمولی بود، اما برای خانواده تندگویان اینطور نبود. در این روز یک نفر به جمعیت این خانواده اضافه شد که نامش را محمدجواد گذاشتند. این بچه باهوش که سال ۵۴ در دانشگاه نفت آبادان پذیرفته شد، سرنوشت عجیبی داشت. او درست زمانی سکان وزارت نفت را در سوم مهر ۱۳۵۹ برعهده گرفت که چهار روز از شروع جنگ تحمیلی می‌گذشت. اوضاع وخیم بود. در نقشه نظامی عراق خوزستان در اولویت قرار داشت. بخش اعظمی از قوای دشمن برای تصرف مناطق نفتخیز ایران دندان تیز کرده بودند. جای مجال نبود؛ تندگویان عازم خوزستان شد.

■ **نهم آبان - جاده ماهشهر**

خرمشهر که در چهار آبان ۵۹ سقوط کرد، اوضاع آبادان وخیم شد. کسی به درستی نمی‌دانست حد خطوط خودی و دشمن دقیقاً کجاست. در شرایطی که برخی مناطق درگیری مرتباً دست به دست می‌شدند، تندگویان در حدود ۴۰ روز دوران وزارتش، چند سفر به تأسیسات نفتی جنوب داشت، اما در نهم آبان ۱۳۵۹ (مهندس یحیوی از همراهان تندگویان این روز را در خاطراتش ۱۲ آبان ذکر می‌کند) وقتی می‌خواست مجدداً به آبادان برود، نه او و نه مردمی که سعی می‌کردند بین آبادان و ماهشهر تردد کنند، خبر داشتند که تعدادی از یگان‌های دشمن از بهمنشیر عبور و منطقه را آلوده کرده‌اند. سربازان عراقی خود را به جای ارتشی‌های ایران جا می‌زدند و مردم از همه جا بی‌خبر را به رگبار می‌بستند. تندگویان و همراهانش در چند کیلومتری پل بهمنشیر اسیر شدند.

■ **سال‌های بی‌خبری**

بعد از اسارت آقای وزیر، تا مدت‌ها کسی از سرنوشت او خبر نداشت. یک‌بار گفتند سال ۱۳۶۱ در سلولش خودکشی کرده است. این مسئله برای کسی که زندان‌های ساواک را هم تجربه کرده بود، قابل قبول نبود. بار دیگر در سال ۶۴ تحرکات دیپلماتیک برای مشخص شدن سرنوشت او بالا گرفت، این‌بار اعلام کردند تندگویان گفته اگر کسی با او ملاقات کند، خودش را می‌کشد! سال ۶۵ نماینده صلیب سرخ پذیرفت ریسک خودکشی تندگویان را به جان بخرد و با او ملاقات کند، اما او تنها توانست خودش را به دیوارهای زندانی که عنوان می‌شد آقای وزیر آنجا نگهداری می‌شود، برساند. از آنجا به بعد اجازه ورود نداشت.

■ **۳۱ الی ۳۷ ساله**

از مرداد تا شهریور ۶۹ اسرا آزاد شدند اما خبری از تندگویان نبود. برخی از همراهانش که با او به اسارت درآمده بودند، گزارش کردند آقا مهندس در همان اولین دقایق اسارت، برای اینکه بعثی‌ها مردم بی‌گناه را نکشند، خودش را معرفی کرده است اما این همراهان نیز از ماه‌های بعدی اسارت آقای وزیر اطلاعی نداشتند. سال ۱۳۷۰ که بعثی‌ها اعلام کردند تندگویان به شهادت رسیده است، پس از چند بار خلف وعده، نهایتاً محل دقیق دفن پیکرش را نشان دادند. تحقیقات روی بقایای پیکر نشان داد که متعلق به تندگویان است و هنگام شهادت حدوداً ۳۱ الی ۳۷ سال داشته است. اگر هنگام شهادت ۳۷ ساله هم بود، نهایتاً باید اواخر جنگ به شهادت رسیده باشد، اما بعدها سعید صادقی از عکاسان معروف جنگ به تصاویری از او دست یافت که طبق گفته‌های عکاسش (سید بطاط عراقی) نشان می‌داد که او تا حوالی سال ۱۳۷۰ زنده بوده است. هیچ‌گاه کسی ندانست آقای وزیر دقیقاً تا چه زمانی زنده بود. پیکر او در ۲۹ آذر ۱۳۷۰ وارد کشور شد. در آن روز کوچک‌ترین دخترش که هشت ماه پس از شهادت بابا به دنیا آمده بود، ۱۰ سال و هفت ماه داشت، آقای وزیر ۱۱ سال و ۴۷ روز دور از وطن بود.

> پس از چند بار خلف وعده، نهایتاً محل دقیق دفن پیکرش را نشان دادند. تحقیقات روی بقایای پیکر نشان داد که متعلق به تندگویان است و هنگام شهادت حدوداً ۳۱ الی ۳۷ سال داشته است

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۳۷۸

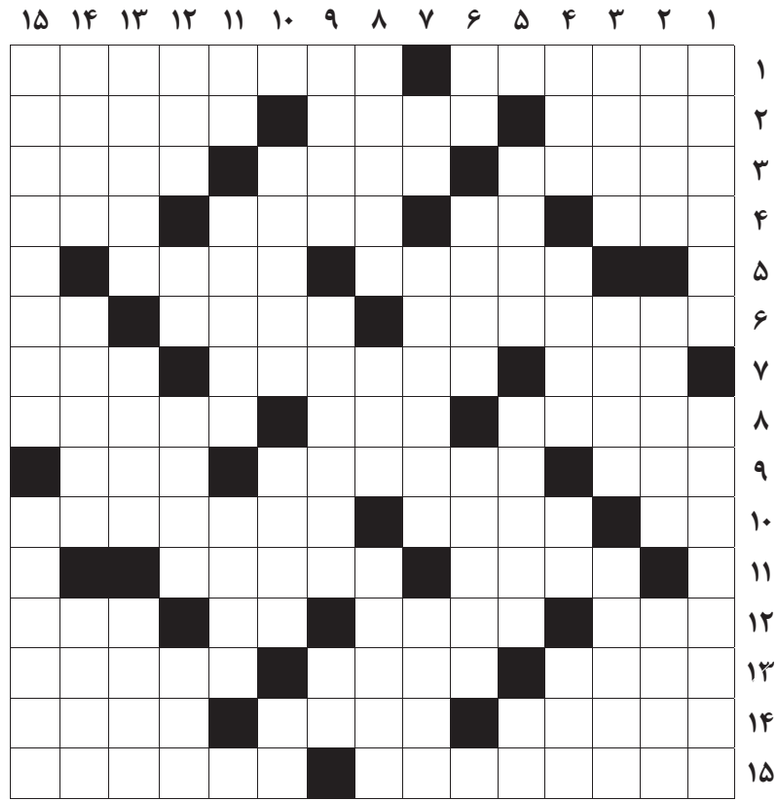

از راست به چپ

■ ۱- آدمیزاد -لقب سهروردی، فیلسوف نامدار ایرانی ■ ۲-سلول جنسی ماده-مسیر حرکت سیارات-همداستان ژولیت ■ ۳-پایبندی به آن از عزت نفس است-استخوانی در سینه-بویایی ■ ۴-نزد عربی-لخت-افتادن-اسم ■ ۵-بی رونقی بازار-هوای آبستن باران ■ ۶-بخش فوری بیمارستان-نصب کننده-در کشتی می‌زنند ■ ۷-از غزوات پیامبر(ص)-اثربخشی-پایتخت کشور ساعت‌سازان ■ ۸-تاوان نقدی از مجرم گرفتن-نهی از دویدن-زیرخاکی گرانبها ■ ۹-نصف-لباس کشتی گیر-کتاب هندوان ■ ۱۰-سوغات اصفهان-آمرزنده-از وسایل بازی در پارک ها ■ ۱۱-نی لبک-غذاخوردن ■ ۱۲-دست نخورده-دید و نظر-طایفه غیور-ورزشی مفرح ■ ۱۳-رب‌النوع-خدای ما-رشته‌های گیاهی ■ ۱۴-صحرایی در امریکا-صدای اسب-چرم براق ■ ۱۵-از نوشیدنی‌های فصل گرم-مجموع فراورده‌های شیری

از بالا به پایین

■ ۱-رهاورد شهر بادگیرها-سازمان حفاظت از منابع طبیعی و مراتع ■ ۲-اسب تیزرو-ریختن پول به حساب-خشت خام ■ ۳-پول چین-از صفات باری تعالی به معنی بخشنده-عاشق کوه کن ■ ۴-قورت دادن-عقرب-زنجیر-بی فایده و بی ثمر ■ ۵-مسیحی-از وسایل انتقال صدا-مایه حیات ■ ۶-فرار حیوان-زره پوش جنگی-سخنور ■ ۷-چسبنده-از ماه های فرنگی-دستگاه تنفسی آبزیان ■ ۸-اتفاقی و تصادفی-بن آستین-شاد باش گفتن ■ ۹-ساز و برگ اسب-آبراه پشت بام-نوای افسوس ■ ۱۰-شنا کردن-ماه نو-چاشنی چای ■ ۱۱-صدمتر مربع-سرشت‌ها و نهادها-دیوار قلعه ■ ۱۲-پایتخت زمستانی هخامنشیان-چاشنی غذا-اعتماد انسان به خدا-رنگ ■ ۱۳- یاقوت سرخ-عاشق-رنگی از خانواده سفید ■ ۱۴-اشاره-جداکننده-کتاب امیل زولا ■ ۱۵-از قوای سه گانه -زغال مداد

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۳		۵				
۱		۲		۶				
						۲	۸	۷
	۳		۵					۹
	۸						۵	
	۶		۴		۹			
							۲	
۶				۸		۱	۴	
۵				۱	۶			

۷	۴	۶	۵	۱	۴	۸	۴	۹
۹	۴	۱	۸	۷	۴	۶	۴	۵
۵	۴	۸	۹	۴	۶	۷	۱	۴
۱	۸	۷	۶	۴	۴	۹	۵	۴
۴	۹	۴	۱	۸	۵	۴	۷	۶
۴	۵	۴	۷	۴	۹	۱	۴	۸
۸	۷	۴	۴	۶	۱	۵	۹	۴
۴	۶	۹	۴	۵	۸	۴	۱	۷
۷	۴	۶	۵	۱	۴	۸	۴	۹

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۳۷۷

ب	ی	ب	ر	و	ب	ر	گ	ر	د	■	پ	ل	ا	ک
ا	ل	ا	م	■	ل	و	ل	هـ	ن	گ	■	س	ی	ل
ل	م	س	■	خ	د	ا	■	ا	ی	د	ز	■	ش	م
ک	هـ	■	پ	ل	ی	س	هـ	■	س	ا	ر	ا	■	ب
ن	■	گ	ر	ی	هـ	■	ی	خ	■	ر	ی	ش	ت	ر
■	ت	ر	گ	ل	■	ف	ت	ر	ت	■	ن	ی	ک	و
ل	ا	م	ا	■	ت	ی	ر	ا	ن	ا	■	ا	هـ	ک
ی	ک	■	ر	ک	ا	ب	■	س	ق	و	ط	■	ت	ل
م	ت	ن	■	ش	ی	ر	م	ا	ل	■	هـ	ا	ک	ی
و	ی	ف	ر	■	د	ی	ا	ن	■	د	ا	ی	هـ	■
ش	ک	و	ف	هـ	■	ن	ر	■	ک	و	ر	هـ	■	د
ی	■	س	ا	ی	ز	■	ک	ف	ا	ل	ت	■	خ	ی
ر	ع	■	هـ	ز	ی	ل	■	خ	ر	ت	■	ت	ر	هـ
ی	ز	ک	■	م	ب	ا	ر	ا	ت	■	ژ	ا	و	ی
ن	ی	ک	ل	■	ا	م	پ	ر	ی	ا	ل	ی	س	م